**از آغاز ایجاد ارادت ما به واژه ی " ذی حجر " در سفر جنوب ، تا تقدیم مطالبی پیرامون آن به شما.....**

آیه پنجم سوره مبارکه فجر : هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ....

 ذی حجر به معنای  حفظ کردن چیزی همراه با محدوده گذاری را گویند( دارای سنگ چین). دو قید حفظ و محدوده در آن موضوعیت دارد و ذی حجر کسی که به وسیله ی تکرار این عمل صاحب این صفت شده است. پس ذی حجر کسی ست که محدوده ها را می شناسد و حریم آنها را حفظ می نماید.

**ذی حجر کسی است که حدود را رعایت می کند.**

از حجر به عقل نیز تعبیر شده است .

در ابتدای سوره قسم هایی را ذکر کرده است که برای فرد صاحب حجر موضوعیت دارد و بیانگر مراحل حرکت از **لیل** به سمت **فجر** می باشد. در واقع انسانها در لیل(نقطه ی شروع) هستند مادامی که حجر یا عقل آنها شکوفا نشده است. برای رسیدن به فجر که نتیجه ی این حرکت است مراحلی وجود دارد(**لیال عشر**). نظام ها و مکانیزم های حرکتی برای این سیر تعریف شده است(**شفع و وتر**) که با استفاده از این مکانیزم ها، حرکت تحقق پیدا می کند(**لیل اذا یسر**) .

و بسیار جالب است که می توان مراتب موجود در **ساختار وجودی انسان** را در این سیر تعریف نمود. بدین ترتیب که نسبت به مطلبی در انسان جهل وجود دارد،از طریق حواس و به خصوص دیدن و شنیدن داده های اولیه وارد ساختار انسان می گردد. مرحله به مرحله این داده ها توسط قوه ی واهمه و متخیله تجزیه و تحلیل شده و به قوه ی عاقله عرضه می شوند. عقل به کمک و الحاق گزاره های فطری و علمی صحت سنجی به عمل آورده و باید و نباید ایجاد می کند؛ که این خود نوعی تمییز قائل شدن و ایجاد محدوده است. نهایتاً اگر این باورهای ایجاد شده در لایه ی عمل ظهور کنند نتیجه ی مورد نظر حاصل می شود و فرد پله های رشد خود را طی خواهد کرد.

و ذی حجر آن است که در هر عمل و یا حرکتی که می خواهد انجام دهد و یا در دل هر رویدادی این عناصر را بررسی می نماید و به آن عمل پرداخته و یا از آن رویداد تحصیل علم می کند. یعنی غایت هر عمل، مراحل انجام آن، ابزار انجام عمل و سیر حرکتی آن را بررسی نموده و **بهترین کار را در بهترین زمان انجام می دهد.** واژه **طغی** در سوره  که وجه مشترک اقوام نام برده سوره می باشد( طغیان) ، به معنای از حد گذراندن می باشد(رعایت نکردن حدود ایتام و مساکین....) که می توان گفت عملکرد این افراد نقطه ی مقابل ذی حجر می باشد زیرا در ذی حجر محدوده و حفظ محدوده پررنگ است.

که البته خالی از لطف نیست که گفته شود نکته ی قابل توجه در این طغیان ،جنبه ی اجتماعی آن می باشد که دامن بلاد را نیز گرفته است و تعلق به دنیا به عنوان عامل این طغیان و کفران ،مذمت شده است و نمی دانستند که پیشرفت در پرتو عدم رد کردن حدود است و نه .....

**لبالمرصاد بودن** **رب** (به کمین نشستن پرودگار) نیز به معنای حجر نزدیک است زیرا کسی که در حال رصد است، شیء مورد رصد را در محدوده ی رویت خود حفظ می نماید. علاوه بر این، **باور به رصد خداوند، ضامن اجرایی ذی حجر شدن خواهد بود.** در واقع شفع رصد خداوند به اعمال، آن اعمال را به نتیجه ی مطلوب می رساند. نظیر این تعبیر در آیه ی 14 سوره ی علق نیز آمده است: أَ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرى .

و ا**بتلی** (فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ /  وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ )  راهی است تا انسان بتواند از درون تاریکی ها ( لیل) با استفاده از حجر آنها را کنار بزند و نور را بروز دهد و به اطمینان برسد و جز عباد شود

**یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی**

پس نفس مطمئنه  همان ذی حجر و همان مقام راضیه مرضیه است.

و در یک جمله آنکه ؛ **ذی حجر همان عاقل است که با سنگ چین عقل و غیرت و با نگاهی که افقش تا معاد گسترده است ، آرام نمی گیرد تا داخل بهشت خدا و عباد او شود.**

**از ميان همه مردم دنيا كسى به سعادت زندگى آخرت نمى رسد، مگر نفس مطمئنه و كسى كه دلش به پروردگارش گرم است و تسليم امر او است.**

و اینجاست که این بی قراری فدایی شدن در راه رعایت حدود را می توان در ساحت مبارک سید الشهدا دید ، چرا که **امام حسین (ع ) ماند تا حد خدا را نگه دارد و عاشورا مرز حد نگه داشتن و نگه نداشتن است...**

حد حرمت و احترام.......حد ادب......حد غیرت......حد طهارت.....حد تقوا.......حد ایتام.....

**و اعتقادمان چون خون سرخ حسین دارد ،خطوط قرمزمان را باید شجاعانه بیان کنیم.**

اما چه می شود که خطوط قرمز را رد می کنیم: گاهی شانیت قائل شدن ها و گاه ترس...

ترس آنقدر می تواند کار کند که اگر حب حسین را هم داشته باشی ، می توانی حد اش را کنار بگذاری و در مقابلش بایستی.

**ترس ما از مرگ ، همان فاصله ماست تا کربلا..............فاصله ما تا کربلا،همان دوری ماست از شهادت......**

درک هر قوم از منحصر به فرد بودن خود منجر به طغیان  و فساد شده است(لم یُخلَق) و در حقیقت توهم وتر بودن در عالم و خارج کردن خداوند از صحنه ، علت این رفتار هااست  و شانیت قائل شدن باعث عدم ابراز خطوط قرمز است......اگر در مسیر حق قرار بگیری برای خود شانیت قائل نمی شوی و این باعث شده است که    بگوید : خرمشهر را خدا آزاد کرد.......

**امام حسین (ع) خونش را داد تا ما ذی حجر شویم** .......المستوجبین النار فجادهم فیک صابرا محتسبا حتی سفک فی طاعتک دمه واستبیح حریمه(زیارت اربعین) .....اما ما چه داده ایم در این راه.......؟

**و این هم از قوانین بی نظیر وادی عشق است که دل اگر لایق شد، سر را می ستانند...**

و به برکت همین خون سید الشهدا است که **نماز** به میراث گذاشته شده است تا حدود های اساسی زندگی برای همیشه حفظ شود ، حد آنکه نمیتوانیم قبله مان را تغییر دهیم ، نمیتوانیم قیاممان رابه قعود تبدیل کنیم ،نمیتوانیم ارکان های زندگی  را جابه جا انجام دهیم، **زندگی قیام می خواهد** و این از ارکان زندگی است، زندگی رکوع می خواهد، زندگی با سجده اش معنا می گیرد، زندگی قرائت می خواهد تا حقایق حقیقی عالم را بخواند، زندگی ولی می خواهد واز ولی، نه گامی پیش رفتن و نه گامی پس رفتن.

نماز ، حرب است و در محراب خوانده می شود و ذات آن مبارزه با شیطان است.....